



Nationalism in Left History: A Study of Iranian Left Historiographical Readings of Nation and Nationalism – A Thematic Analysis

Nasrin Mohammadi¹ | Jahangir Jahangiri^{2✉} | MohammadTaghi Iman³ | Mansour Tabiee⁴

1. PhD student in sociology, Department of Social Sciences, Faculty of Economics & Social Science, Shiraz University, Shiraz, Iran; E-mail: nava15.mohammadi@gmail.com
2. Corresponding Author, Associate Professor of Sociology, Department of Social Sciences, Faculty of Economics & Social Science, Shiraz University, Shiraz, Iran; E-mail: jjahangiri@gmail.com
3. Professor of Sociology, Department of Social Sciences, Faculty of Economics & Social Science, Shiraz University, Shiraz, Iran; E-mail: iman@shirazu.ac.ir
4. Assistant Professor of Sociology, Department of Social Sciences, Faculty of Economics & Social Science, Shiraz University, Shiraz, Iran; E-mail: Mtabiee@rose.shirazu.ac.ir

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 2024-10-10
Received in revised form:
2024-12-14
Accepted: 2025-01-07
Published online:
2025 - 02 - 02

Keywords:

Orthodox Left History; Neo-Marxist Left History; Nation; Nationalism; Iranian Feudalism; Iranian Despotism

ABSTRACT

This research examines Iranian leftist historiography, specifically its interpretations of "nation" and "nationalism", two of the most challenging concepts in contemporary political and social discourse. Using Braun and Clarke's comparative thematic analysis method, thirteen historical texts from nine prominent Iranian leftist historians were analyzed, selected through theoretical sampling. The analysis identified twelve main themes and two sub-themes. A comparative study of these themes, in light of the research's theoretical findings, revealed two distinct historiographical approaches within the Iranian left: 1- Orthodox Left Historiography, 2- Neo-Marxist Left Historiography. Furthermore, dividing the extracted themes into two thematic groups highlighted two overarching historical perspectives: a) Iranian Feudalism, b) Iranian Despotism. The findings show that the orthodox approach narrates Iranian history primarily through the lens of "Iranian feudalism", while the neo-Marxist approach—a more recent perspective—interprets Iran's historical trajectory as a transhistorical structure centered on "Iranian despotism". Regarding the core research question, the results indicate that there is no unified stance on nation and nationalism within Iranian leftist historiography. The orthodox tradition largely remains silent on these concepts, while the neo-Marxist tradition actively engages with them at both societal and state levels. At the societal level, the nation is viewed through a class-based structure, often in opposition to the state, particularly during periods of struggle (e.g., revolutions or movements). Conversely, at the state level, the nation is portrayed as part of an authoritarian structure, reflecting a Marxist oppressive nation. Additionally, nationalism is interpreted as an ideological tool functioning at both mass and state levels. While mass nationalism is often framed positively, state nationalism is characterized as authoritarian and despotism.

Cite this article: Mohammadi, N., Jahangiri, J., Iman, M.T., & Tabiee, M. (2024). Nationalism in Left History: A Study of Iranian Left Historiographical *Journal of Social Problems of Iran*, 15 (1), 5-25.



© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.

ناسیونالیسم در تاریخ چپ:

مطالعه‌ی خوانش تاریخ‌نگاری چپ ایران از ملت و ملی‌گرایی: یک تحلیل مضمونی

نسرین محمدی^۱ | جهانگیر جهانگیری^۲ | محمدتقی ایمان^۳ | منصور طبیعی^۴

۱. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی، گروه علوم اجتماعی، دانشکده اقتصاد و علوم اجتماعی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران؛ رایانامه: nava15.mohammadi@gmail.com
۲. نویسنده مسئول؛ دانشیار جامعه‌شناسی، گروه علوم اجتماعی، دانشکده اقتصاد و علوم اجتماعی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران؛ رایانامه: jjahangiri@gmail.com
۳. استاد جامعه‌شناسی، گروه علوم اجتماعی، دانشکده اقتصاد و علوم اجتماعی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران؛ رایانامه: iman@shirazu.ac.ir
۴. استادیار جامعه‌شناسی، گروه علوم اجتماعی، دانشکده اقتصاد و علوم اجتماعی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران؛ رایانامه: Mtabiee@rose.shirazu.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	در تحقیق حاضر تاریخ‌نگاری چپ ایران و به طور اختصاصی خوانش آن از «ملت» و «ملی‌گرایی»، از چالش‌انگیزترین مفاهیم زندگی سیاسی و اجتماعی دوران معاصر می‌باشد بررسی گردید که در این هدف روش تحلیل مضمون (مقایسه-ای) برآون و کلارک ^۱ به کار بسته شد. بررسی بر سیزده متن تاریخی از ۹ تاریخ‌نگار چپ ایران انجام گردید که با نمونه‌گیری نظری انتخاب شده است. در نهایت ۱۲ مضمون اصلی و دو مضمون فرعی استخراج شد. بررسی مقایسه-ای مضمون‌ها با نگرداشت یافته‌های نظری تحقیق، به شناسایی دو رویکرد در تاریخ چپ ایران منجر شد؛ ۱- تاریخ-نگاری چپ ارتدوکسی ۲- تاریخ‌نگاری چپ نئومارکسیستی. بررسی مضمون‌های تقسیم‌یافته در دو گروه مضمونی به شناسایی دو مضمون کل از هر گروه، انجامید: الف) فتودالیسم ایرانی ب) استبداد ایرانی. یافته‌ها نشان داد در رویکرد ارتدوکسی، تاریخ ایران از منظر «فتودالیسم ایرانی» روایت شده است و در نوع دوم که نسبت به رقیب خود، اخیر به شمار می‌آید، فهم تاریخی ایران به یک ساختار فراتاریخی یعنی استبداد ایرانی، تقلیل یافته است. یافته‌ها درباره‌ی پرسش اصلی تحقیق نشان داد درباره ملت و ملی‌گرایی، در تاریخ چپ ایران مواجهه‌ی یک‌دستی وجود ندارد. در نخله‌ی ارتدوکسی، نوعی سکوت معنادار در این باره وجود دارد اما در خوانش تاریخ چپ نئومارکسیستی، ملت و ملی‌گرایی در دو سطح جامعه و دولت فعال است؛ ملت ایران در سطح جامعه، به طور ویژه ساختی طبقاتی دارد و در تضاد با دولت به ویژه در لحظات مبارزاتی (انقلاب/جنبش) ادراک می‌شود از این رو ملت در این نوع تاریخ، واقعیتی سیال دارد. با این همه خوانش این تاریخ از ملت در سطوح رسمی (دولت) به مثابه جزئی از ساختار استبدادی دولت یا همان ملت ستمگر مارکسیستی ادراک می‌شود. همچنین ملی‌گرایی نیز در دو سطح توده و دولت به صورت ابزاری ایدئولوژیکی طرح می‌گردد که به طور خاص از ناسیونالیسم توده‌خوانشی ایجابی و از ناسیونالیسم دولت‌خوانشی ستیزه‌جو به مثابه ملی‌گرایی استبدادی ارائه شده است.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۷/۱۹	
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۹/۲۴	
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۱۸	
تاریخ انتشار: ۱۴۰۳/۱۱/۱۴	
کلیدواژه‌ها: تاریخ چپ ارتدوکسی؛ تاریخ چپ نئومارکسیستی؛ ملت، ملی‌گرایی؛ فتودالیسم ایرانی؛ استبداد ایرانی.	

استناد: محمدی، نسرین، جهانگیری، جهانگیر، ایمان، محمدتقی، و طبیعی، منصور، (۱۴۰۳). ناسیونالیسم در تاریخ چپ: مطالعه‌ی خوانش تاریخ‌نگاری چپ ایران از ...

بررسی مسائل اجتماعی ایران، ۱۱۵(۱)، ۵-۲۵.



ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران. © نویسندگان.

مقدمه

امروزه کاربرد واژه‌ی «چپ» میان دانشگاهیان نیز فعالان سیاسی چنان فراگیر شده است که گویی نیاز به هیچ کوششی برای توضیح یا فهم آن وجود ندارد. این اصطلاح عمدتاً مبتنی بر مارکسیسم تفسیر می‌شود، در حالی که بررسی تخصصی‌تر آن، تفاوت‌های معنایی چندی را آشکار می‌سازد. به این ترتیب، «چپ» همچنان که نمایانگر افکار کمونیستی برآمده از خوانش ارتدوکسی نظریه‌ی مارکس^۱ است، به نسخه‌ی تجدیدنظرشده‌ای که از سطوح صرفاً اقتصادی مارکسیستی به اشکال فرهنگی/سیاسی سلطه، بسط یافته نیز اطلاق می‌شود؛ به عبارتی نئومارکسیست‌ها. سپس میان این دو خوانش، مرزبندی‌هایی تحت عنوان «چپ کلاسیک» و «چپ جدید» شکل می‌گیرد. با این حال، در پی تحولات اخیر علوم اجتماعی (پست‌مدرن)، «چپ» به گرایش‌های فکری جدیدتر انتقادی اطلاق می‌شود که به مسئله فرودستان و گروه‌های اقلیت مانند: مهاجرین، زنان، سیاهان و... می‌پردازد. پس مرزبندی میان چپ کلاسیک و جدید، نه تنها مرتبط با مارکسیسم بلکه مرتبط با نظریات انتقادی دیگر نیز می‌باشد. اما در سطح عمومی می‌توان انواع نظریات انتقادی موجود (مارکسیستی و غیرمارکسیستی) که به وضعیت انقیاد، سلطه، استثمار و نابرابری در سطوح کلان و خرد می‌پردازند را تحت عنوان کلی «چپ» دسته‌بندی کرد تا این بار چپ نظام فکری تلقی شود که از درون تنوع و تفاوت پذیرفته و چپ مارکسیستی تنها یکی از انواع آن است. با این حال در جامعه علمی غالباً اصطلاح چپ به مارکسیسم شهرت یافته است.

چپ مارکسیستی طی یک سده‌ی اخیر به بسیاری از حوزه‌های علوم انسانی از جمله تاریخ بسط یافته است. اگرچه در دهه‌های اخیر با نفوذ گسترده نظریات انتقادی جدید به تاریخ‌پژوهی مواجهیم، اما همچنان سویه‌های مارکسیستی بر تاریخ‌نگاری انتقادی چپ غلبه دارد. این امر بیش از هر چیز مربوط به نقشی است که مارکسیسم در روند علمی شدن تاریخ‌نگاری، به‌طور خاص ظهور جامعه‌شناسی تاریخی ایفا کرده است. تاریخ‌نگاری برای نخستین بار در اوایل دهه‌ی ۱۹۶۰ تحت تأثیر پیامدهای انقلاب علمی از نوع سنتی خود یعنی تاریخ روایتی-اسطوره‌ای، به تاریخ علمی تحول یافت. در این میان، اثبات‌گرایی نقشی تعیین‌کننده داشت (لورنز^۲، ۲۰۱۵: ۱۳۲). علوم اجتماعی در بیش از یک نسل از مفروضات پوزیتیویسم الگوبرداری کرد (برنشتاین^۳، ۱۹۸۱: ۴۲۴) و این در مورد تاریخ نیز صادق بود (مورفی^۴، ۱۹۷۳: ۳۷-۳۵). اگر چه تاریخ در تحول نخست وجهی علمی به خود گرفت، اما همچنان صورتی روایی-سیاسی داشت (کالینگوود، ۱۹۹۳: ۱۲۸) با این تفاوت که این بار به رعایت عینیت و بازسازی هر چه واقعی‌تر گذشته تأکید شد (اتکینسون^۵، ۱۹۷۸: ۱۲-۱۱). اما تاریخ علمی تا سال‌های ۱۹۸۰ همچنان متأثر از مفروضات پوزیتیویستی تحول یافت. تلاش‌های مورخان دانشگاهی برای ایجاد رهیافتی جایگزین تاریخ سیاسی که این بار به جامعه بسط یابد، با اهمیت روزافزون منطق قیاسی در علوم اجتماعی همسو شد و در نتیجه تاریخ علمی به سمت استفاده از نظریات موجود در تحقیق گرایش پیدا کرد (جهانگیری و محمدی، ۱۴۳: ۱۶۹-۱۶۸). این امر، به‌طور کاملاً پیش‌بینی‌پذیر، زمینه‌ساز نفوذ مارکسیسم به تاریخ گردید زیرا از یک سو به واسطه تثبیت علم اقتصاد در دانشگاه تا پیش از این دوره، خود رسمیتی دانشگاهی یافته بود و از سوی دیگر اصول نظری و تحلیلی مهم آن، یعنی ماتریالیسم تاریخی در وجوه اساسی‌اش به جامعه نظر داشت.

1 Marx

2 Lorenz

3 Berneshtain

4 Morphy

5 Atkinson

به این ترتیب، تحت تأثیر نفوذ مارکسیسم به تاریخ، تاریخ‌نگاری چپ ظهور یافت که ادعای آن مبنی بر «علمی» بودن عمیقاً ریشه در مفروضات پوزیویستی‌اش در علوم اجتماعی دارد (برنشتاین، ۱۹۸۱: ۴۲۴). از آن زمان تاریخ‌نگاری چپ مارکسیستی در سراسر جهان مورد اقبال گسترده مورخان علمی قرار گرفت. با این حال، سلطه آن بر علائق پژوهشی مورخان برای نگارش تاریخ کشورهای مختلف، به‌عنوان موارد خاص، در بطن خود مسئله‌زا بوده است. مارکسیسم در محتوای خود رویکردی عام دارد و استفاده از آن به‌عنوان مدل تاریخ‌نگاری آن هم برای جوامع مختلف با ویژگی‌ها، زمینه‌ها و خصیصه‌های تاریخی منحصر به فرد، در ابعاد مختلف چالش‌آفرین است. «ملت» و «ملی‌گرایی» از جمله موضوعات و مفاهیمی است که در این زمینه مطرح است؛ به‌ویژه آن که موضع رسمی و روشنی در این‌باره ارائه نشده است. برخی مفسران، ملت را از نقاط ضعف یا دست‌کم نقطه‌ی ابهام نظری مارکسیسم می‌دانند و گاه گفته می‌شود مارکسیسم در بنیاد مفهومی خود به این موضوعات نپرداخته و آن را مسکوت گذاشته است (پارویس^۱، ۱۹۹۹: ۲۱۷). اما در سوی مقابل، دیدگاهی وجود دارد که مدعی است در این نظریه می‌توان بینش‌های عمیقی درباره ملت به دست آورد (استوارت^۲، ۲۰۰۶: ۱).

بی‌تردید، ملی‌گرایی دست‌کم در دو قرن اخیر از مهم‌ترین عناصر تأثیرگذار در نقشه‌ی سیاسی جهان بوده است. از اواخر قرن هجدهم موجی از ملی‌گرایی سراسر جهان را درنوردید، به‌طوری‌که امروزه ترکیب جهان معاصر در قالب دولت-ملت‌ها شناسایی می‌شود. در پس این موج، شورش‌ها، جنگ‌ها، ترور، خونریزی و انقلاب به منظور شامل کردن برخی و طرد گروهی دیگر به وقوع پیوسته است (اسمیت^۳، ۱۳۹۹: ۳۲). گلنر معتقد است امروزه هم‌گرایی میان ملت و رژیم سیاسی یک اصل بدیهی سیاسی است و نقض آن حتی احساسات عموم را جریحه‌دار می‌کند (گلنر^۴، ۱۳۹۹: ۲۳). با این توضیحات، این سوال مطرح می‌شود که تاریخ‌نگاری اجتماعی کشورها به‌ویژه طی دو سده‌ی اخیر، بر مبنای مدل مارکسیستی، با امر ملی چگونه مواجه شده و چه خوانشی از آن ارائه می‌دهد؟ پژوهش حاضر سعی دارد تا در کاوش و درک این ابهام نه تنها در سطوح نظری بلکه در تاریخ نگارش‌یافته‌ی چپ کاوش کند زیرا این روش شیوه موثرتری برای فهم موضوع است. در اینجا به طور خاص تمرکز بر مورد ایران است. تاریخ‌پژوهشی چپ به ویژه از نخستین سال‌های دهه‌ی ۱۳۵۰ آغاز و از نخستین سال‌های دهه‌ی ۱۳۶۰ به یکی از رهیافت‌های اصلی تاریخ‌نگاری ایران تبدیل شده است. تا آنجا که می‌توان از چیرگی آن سخن گفت چرا که امروزه برخی از مهم‌ترین پژوهش‌ها و منابع تاریخ علمی ایران با رویکرد چپ مارکسیستی شناسایی می‌شوند از جمله آثار پطروشفسکی^۵، نعمانی، ولی، کاتوزیان، آبراهامیان و دیگران. از سوی دیگر، همچون بسیاری از مناطق جهان ایران نیز در دو قرن اخیر صحنه‌ای برای تراکم گفته‌پردازی از ملت و ملی‌گرایی در انواع مختلف (شفاهی/مکتوب)، و اثرگذاری آن در بزرگ‌ترین وقایع تاریخی خود بوده است که نمی‌توان به سادگی از آن گذشت. پس تحقیق حاضر بر آن است تا نوع مواجهه‌ی تاریخ چپ ایران که خود ماهیتی گفته‌پردازانه دارد را با ملت و ملی‌گرایی در ایران بررسی کند.

پیشینه‌ی تحقیق

احمدوند و همکاران (۱۳۹۶) در «بررسی و تحلیل مؤلفه‌های جریان تاریخ‌نگاری چپ (کمونیستی) ایرانی»، سعی به بررسی تاریخ-نگاری چپ ایرانی و شناسایی ویژگی‌های آن نموده‌اند، اما در متن تحقیق به جای متون تاریخی مطابق با معیارهای تاریخ‌نگاری

1 Parvis

2 Stewart

3 Smith

4 Gellner

5 Petroshevsky

علمی، به بررسی فرایند نفوذ و شکل‌گیری جریان سیاسی چپ کمونیستی در ایران و ردیابی آن در اشعار، داستان، روزنامه و ... توسط نویسندگان و شاعران چپ پرداخته است. کاظمی (۱۴۰۰)، در «تاریخ‌نگاری مارکسیستی و ماهیت جامعه و دولت در ایران سنتی»، سعی در بررسی نوع خوانش از دولت و جامعه در تاریخ‌نگاری ایران در سنت مارکسیسم ارتدوکس نموده است. یافته‌های وی نشان می‌دهد که در خوانش این نوع تاریخ، جامعه و دولت در ایران، از نوع فئودالیستی است. اورلوس و مارلوت^۱ (۲۰۱۵) در «تاریخ‌نگاری مارکسیستی و تاریخ آموزش: از مدرسه استعماری تا نواستعماری در ایالات متحده»، تأثیرات مفروضات تاریخ‌نگاری مارکسیستی بر مطالعات تاریخی درباره آموزش آمریکا را بررسی نموده است که در نهایت با شناسایی گرایش اروپامحوری در متن این تاریخ، آن را چنان معضله‌ای (استعمار فرهنگی) به چالش می‌کشد. والکر (۲۰۱۱)^۲ در «پسااستعمار و مسئله ملی در تاریخ‌نگاری مارکسیستی»، با این پیش‌فرض که مسئله‌ی ملی در نظریه و تاریخ‌نگاری مارکسیستی همواره در محیط دولت (دولت-ملت) مفروض است، در مطالعه-ی خود با تمرکز بر مورد خاص ژاپن (پیشاجنگ) و بررسی در متون آن دوره که به پردازش ساختار سرمایه‌داری در ژاپن اختصاص داشته، در پی یک گشایش نظری برای مسئله ملی در تاریخ‌نگاری مارکسیستی به واسطه‌ی یک تلفیق با مفروضات پسااستعماری بوده است. والکر تحقیق خود را مبتنی بر این فرضیه پیشینی انجام داده است؛ مارکسیسم ضد ملت و ملی‌گرایی است.

پژوهش حاضر در شیوه‌ای دیگرگونه و با هدفی متفاوت، سعی بر توصیف-تحلیل کلان تاریخ مارکسیستی و یا بررسی نظری صرف، از نسبت ملت و ملی‌گرایی با مارکسیسم را ندارد بلکه بر آن است تا به صورتی تخصصی خوانش تاریخ‌نگاری چپ ایران از ملت و ملی‌گرایی را کاوش کند و از این جهت کارکردی اولیه دارد. بدیهی است که تحقیق در این باره مستلزم کاوش در ماهیت نظام فکری مارکسیسم هنگام مواجهه با ملت و ملی‌گرایی نیز می‌باشد. همچنین تحقیق حاضر با ماهیت روش‌شناختی تحلیل مضمونی، فرضیه‌ای پیشینی (از نسبت مارکسیسم با ملی‌گرایی) در تحمیل بر فرایند تحقیق ندارد و از همان آغاز با سؤالات ثانویه (فرعی) و سؤالات اصلی تحقیق، مواجهه و در جستجوی پاسخ به آن بوده است.

مفاهیم تحقیق

با وجود آن که در منطق حاکم بر پژوهش از نوع تحلیل مضمونی، بر خلاف دیگر روش‌های تحلیل متنی که به صورت نظریه/روش می‌باشند، التزامی به پیوستگی چهارچوب نظری‌ای مشخص وجود ندارد و این تحقیق نیز آن را در دستور کار قرار نداده اما نظر به اهمیت تعیین و تشخیص حساسیت نظری پژوهش، به ارائه‌ای مختصر از برخی مفاهیم کلیدی (حساس) تحقیق مانند: تاریخ، مارکسیسم، ملت و ملی‌گرایی اهتمام شده است.

تاریخ: نظریات درباره تاریخ به دو صورت شناخته می‌شود: الف) نظریات هستی‌شناسانه: نظریاتی که به چستی تاریخ می‌پردازد، ب) نظریات معرفت‌شناسانه: نظریاتی که بر تاریخ به عنوان یکی از شاخه‌های دانش علمی تأکید دارد بنابراین چگونگی دست یافتن به این نوع از دانش را توضیح می‌دهد (لورنز، ۲۰۱۵: ۱۳۸). به این ترتیب انواع متفاوت و متنوع رویکردهای تاریخ‌نگاری قبل از هر چیز مبتنی بر نوع مفروضه‌های معرفت‌شناختی حاکم بر آن رویکردها می‌باشد.

ملت» و «ملی‌گرایی: در یک تعریف عمومی، ملت به جماعت بزرگی از انسان‌ها گفته می‌شود که مظهر اشتراک پایدار زندگی اقتصادی، سرزمین، زبان ادبی، خلیقات و خصوصیات، سنن، آداب و رسوم تاریخی، سوابق تاریخی کم‌وبیش یکسان بوده است (آقا-

بخشی و افشار، ۱۳۸۳: ۴۳۷). همچنین در ادبیات علوم سیاسی، ملی‌گرایی عبارت است: ۱- نوعی آگاهی جمعی مبتنی بر متعلق دانستن خویش به یک ملت؛ داشتن یک آگاهی ملی ۲- وابسته بودن افراد به یک کشور به واسطه‌ی ویژگی‌های مشترکی مانند زبان، نژاد، دین، قومیت و ... ۳- اعتقاد به تافته‌ی جدابافته بودن یک ملت و گاه در صورتهای افراطی، اعتقاد به برتری یک ملت از ملل دیگر (همان: ۴۴۰-۳۹۹). ملاحظه می‌گردد که ملی‌گرایی ابعاد ذهنی و عاطفی برجسته‌ای داشته‌ی دارد اما ادبیات علمی پیرامون ملت و ملی‌گرایی متنوع و پیچیده است. به این ترتیب بر حسب آن که بر کدام ویژگی اشتراکی ملت تاکید گردد و یا از کدام منظر به ملی-گرایی پرداخته شود، نظریات درباره‌ی آن دو تفاوت می‌پذیرد. از این حیث انواعی از نظریات وجود دارد که با تاکید بر ابعادی متفاوت، ملت و ملی‌گرایی را توضیح داده‌اند. به عنوان مثال: اسمیت ملی‌گرایی و ملت را با تاکید بر ویژگی‌ها و علقه‌های فرهنگی و قومی نیاملی (نمادها) تعریف نموده است که در دوره‌ی جدید در نهادهای سیاسی مدرن (دولت-ملت) رسمی شده است (اسمیت، ۱۳۹۹)، رنان، بر ابعاد روانی و عاطفی ملت و ملی‌گرایی تاکید کرده که آن نیز به صورت نوعی دلبستگی جمعی ناشی از گذشته تاریخی‌ای مشترک میان یک گروه در نظر گرفته می‌شود (رنان^۱، ۱۳۹۶). در این پژوهش ملت و ملی‌گرایی در نسبت با مفروضات مارکسیستی مورد توجه است.

ماتریالیسم تاریخی: با نگرداشت تاریخ چپ مارکسیستی مفهوم پایه‌ی «ماتریالیسم تاریخی» به عنوان اصل کلیدی موثر در تاریخ‌نگاری چپ مارکسیستی، توضیح یافته است. ماتریالیسم تاریخی مبتنی بر این اصل پایه در مورد نسبت زیر/رونا می‌باشد «شیوه-ی تولید زندگی مادی، خصیصه‌ی کلی زندگی اجتماعی، سیاسی و فکری را تعیین می‌کند (مارکس، ۱۳۷۸: ۲۰۶)»، به دیگر سخن «نقطه‌ی آغاز حرکت را باید افرادی دانست که در چهارچوب یک جامعه تولید می‌کنند و در نتیجه باید افراد را در چهارچوب قیود اجتماعی دانست (مارکس، ۱۳۸۲: ۷). همانطور که آمد در ماتریالیسم تاریخی زیربنا نسبت به رونا (سیاست، ایدئولوژی، دین و ...) از لحاظ علی اولویت دارد (بشیریه، ۱۳۹۶: ۲۸۵-۲۸۴)، پس به تبع آن تحولات اقتصادی مقدم بر تحولات سیاسی و فرهنگی است (آرون^۲، ۱۳۸۶: ۱۷۲). بنابراین کاوش تاریخی در امور را باید در همین زیربنایی که مادی است پی‌گرفت. در واقع لحظه عطف تغییر در نگاه مارکس، تضاد مناسبات تولیدی قدیم با جدید است: «شیوه‌های تولید و زندگی منطبق با آن، در ذات خود واجد تضادهای آشتی‌ناپذیری‌اند این تضادها ممکن است در نتیجه‌ی تحول در فناوری، افزایش جمعیت، افزایش تقسیم کار و ... تشدید و در نهایت انباشت این تضادها منجر به انقلاب در صورت‌بندی مستقر می‌شود (مارکس و انگلس^۳ ۱۳۸۶: ۲۸۹)». مبتنی بر نسبت تعیین‌بخش زیربنا بوده است که مارکس مدلی عام از دوره‌های تاریخی جوامع شناسایی نموده است که طی آن فرایندی از تکامل را در تحول به سوی نوعی غایی از کمونیسم طی می‌شود: ۱- سازمان تولید اشتراکی (جامعه کمون اولیه) سازمان تولید برده‌داری (جامعه باستانی)، سازمان تولید فئودالی (جامعه فئودالی)، سازمان تولید بورژوایی (جامعه سرمایه‌داری)، سازمان تولید سوسیالیستی (جامعه‌ی کمونیستی). او کمون ابتدایی را در پراتز می‌گذارد. مارکس همچنین نوعی سازمان تولید آسیایی را مطرح می‌سازد که در حاشیه‌ی مباحث او قرار گرفته است به طور کلی در خوانش از ماتریالیسم تاریخی در نظام نظری مارکسیسم دو رویکرد کلی شناخته می‌شود: الف) ارتدوکسی: در این خوانش سیاست و فرهنگ تنها سایه‌ای از قدرت اقتصادی است و دولت مستقیماً در خدمت منافع طبقه‌ی مسلط است. جبرگرایی اقتصادی ویژگی اصلی این رویکرد است ب) نئومارکسیسم: این تفسیر قائل به حدودی از استقلال برای رونا نسبت به

1 Renan

2 Aron

3 Engels

زیربنای اقتصادی است اما در نهایت ساخت اقتصادی را تعیین‌کننده می‌داند. رویکرد نخست را ابزارانگاران و دیدگاه دوم با ویژگی استقلال نسبی باز شناخته می‌شود (بشیریه، ۱۳۹۶: ۳۶-۳۳).

همانگونه که پیش از این استدلال شده است مسئله‌ی تحقیق حاضر فهم نوع مواجهه تاریخ‌نگاری چپ (مارکسیستی) ایران با ملت و ملی‌گرایی بوده است. با این حال تا پیش از آنکه ادراکی منسجم از تاریخ‌نگاری چپ مارکسیستی و رویه‌های آن در تاریخ‌نگاری، نیز نوع مواجهه مارکسیسم و تاریخ چپ مارکسیستی با ملت و ملی‌گرایی ایجاد نگردد، ورود به مدخلی برای پاسخگویی به مسئله‌ی تحقیق در مورد مشخص (ایران) با ابهام و چالش‌های مفهومی احتمالی مواجه است. از این رو فرایند پژوهش به ترتیب پاسخ‌گویی به سوالات تحقیق از پرسش‌های ثانویه (فرعی) به اصلی انجام گردید که در ادامه ذیل بحث از یافته‌های تحقیق ارائه شده است.

روش تحقیق

مطالعه‌ی حاضر با روش تحلیل مضمون انجام شده است. تحلیل مضمونی، از جمله روش‌های کیفی تحلیل متنی با هدف شناسایی الگو یا مضامین در مجموعه‌ای از داده‌های کیفی است. مضمون الگویی است که در داده‌ها یافت می‌شود و پدیده یا موضوع مورد مطالعه را توضیح می‌دهد (بویاتزیس^۱، ۱۹۹۸: ۵-۴). این تحقیق با روش تحلیل مضمونی در رویکرد پیشنهادی براون و کلارک انجام شده که خود مبتنی بر مراحل مشخص است: ۱- آشنایی با داده‌ها (بررسی اولیه)، ۲- ایجاد کدهای اولیه ۳- جستجوی مضمون‌ها (بالقوه) از میان کدهای پایه ۴- بازبینی مضمون‌ها که تصفیه، کاهش و خلاصه‌ی مضمون‌ها سپس تشکیل مضمون‌های اصلی است ۵- نام‌گذاری مضمون‌های مهم و تهیه گزارش به صورت توصیفی/تحلیلی می‌باشد (براون و کلارک، ۲۰۰۶: ۱۰۱-۷۷). همچنین تحقیق حاضر با توجه به موضوع پژوهش که بررسی تاریخ چپ ایران می‌باشد با منابع متنی (کتاب) متنوع و پرتعداد (بیش از سه مورد) سروکار داشته است بنابراین از میان انواع روش‌های تحلیل مضمونی دیگر (قالب مضامین، ماتریس مضامین، شبکه‌ی مضامین) از روش مقایسه‌ای استفاده کرده است؛ در این روش، داده‌های مضمونی استخراج شده از منابع مختلف با یکدیگر مقایسه می‌شود تا شباهت‌ها و تفاوت‌های آن مشخص شود این فرایند تا مرحله‌ی اشباع ادامه دارد (کمالی، ۱۳۹۷: ۱۹۶). از میان روش‌های جمع‌آوری داده‌های متنی (مصاحبه، مشاهده‌ی مشارکت‌آمیز، کتابخانه‌ای و ...) این تحقیق از روش کتابخانه‌ای استفاده کرده است. همچنین از تکنیک نمونه‌گیری نظری برای انتخاب از میان متون پرشمار تخصصی و علمی شناسایی شده در تاریخ چپ ایران به کار گرفته شد. همچنین روش اسنادی به عنوان روش مکمل برای پاسخ‌گویی به پرسش‌های نظری تحقیق به کار بسته شده است.

یافته‌ها

یافته‌های این تحقیق در دو سطح: الف) نظری: پاسخ به پرسش‌های ثانویه‌ی تحقیق در سئوالات شماره‌ی ۱ و ۲ (ب) تجربی: پاسخ به پرسش‌های اصلی در سئوالات شماره‌ی ۳ و ۴، به شرح زیر ارائه می‌گردد:

سؤال (۱). رویکرد مارکسیسم در نسبت با تاریخ‌نگاری به تدوین چه الگوی مشخصی از پژوهش منجر شده است؟

پاسخ: مارکس از همان آغاز به موازات طرح ماتریالیسم تاریخی، الگویی پژوهشی بر مطالعات تاریخی ارائه نمود که بر نسبت‌کاوی مناسبات زیربنا/روینا و با محوریت زیربنا در تحلیل استوار است: «در واقع پروژه‌های تاریخی باید از پایه‌های طبیعی که طی فعالیت

انسان تغییر یافته و می‌یابد شروع شود (مارکس و انگلس، ۱۳۸۶: ۲۸۷).^۱ زیرا از نظر مارکس انسان‌ها بیش از هر چیز به واسطه‌ی تولید وسایل معیشت‌شان از حیوانات تمایز می‌یابند. با نفوذ مارکسیسم و ماتریالیسم تاریخی‌اش به علوم اجتماعی، این اصل به تاریخ راه یافت (مک‌رایلد و تیلور،^۲ ۱۳۹۷: ۲۰-۱۹). از آن پس جستجوها در تبیین صورت‌بندی‌های اجتماعی بر اساس مدل مارکسیسم در دستور کار مورخان اجتماعی قرار گرفت. متاثر از نوع خوانش‌های موجود مارکسیستی از ماتریالیسم تاریخی، تاریخ‌چپ نیز به دو سنخ (الف) تاریخ‌نگاری چپ ارتدوکسی (ب) تاریخ‌نگاری چپ نئومارکسیستی تنوع یافته است.

الف) تاریخ‌نگاری چپ ارتدوکسی: در این سنخ کاوش تاریخی از سطوح مادی و اقتصادی آغاز می‌گردد تا تاثیرات تعیین‌کننده آن بر وجوه دیگر زندگی مانند سیاست و فرهنگ به عنوان صورت‌هایی بازتابی بررسی گردد. بنابراین مورخ در بررسی صورت‌بندی‌های جامعه و فرایندهای تغییری آن، به سراغ ساختار اقتصادی رفته و در نهایت نیز تبیین‌هایی اقتصادی‌گرا ارائه می‌کند (هانت،^۳ ۱۹۸۹: ۱۴؛ مک‌رایلد و تیلور، ۱۳۹۷: ۲۸-۲۱).

ب) تاریخ‌نگاری چپ نئومارکسیستی: تنش میان فرهنگ‌گرایی و اقتصادگرایی از بطن نظریه مارکسیستی به تاریخ نیز نفوذ یافت بنابراین علاقه‌ی فزاینده‌ای به مطالعه‌ی تاریخی رونب (سیاست و فرهنگ) نسبت به زیربنا، شکل گرفت (برک،^۴ ۲۰۰۸: ۲۵). هابسباوم و تامپسون از مهمترین ایده‌پردازان تاریخ چپ نئومارکسیستی می‌باشند که اعمال الگوی مارکسیسم غربی برای تحلیل جوامع دیگر و خوانش ضرورتا اقتصادی در مطالعات تاریخی را نقد کردند: «مارکس خود دیدگاهش را برآمده از جوامع غربی و مختص به آن می‌دانست، از سوی دیگر توضیحاتی که از تاریخ جهانی به دست داده است همواره نوسان دارد (هابسباوم،^۵ ۱۳۹۸: ۲۴۷-۲۳۰)». در برداشت غالب مارکس به شیوه‌ای سخن می‌گوید که گویا قواعد عام تاریخ جهان را شناسایی نموده اما شواهدی وجود دارد که این برداشت از وی را به چالش می‌کشد و آن استثناء‌سازی شرق در کار او است. بسیاری از مفسران بر همین اساس، الگوی عام تکامل تاریخی وی را زیر سؤال برده‌اند که مهمترین آن ویتفولگ^۶ می‌باشد. امروز دیدگاه وی تحت عنوان استبداد شرقی محبوب مورخان شرق شده است.

سؤال ۲: تاریخ‌نگاری چپ (مارکسیستی) با ملت و ملی‌گرایی چگونه مواجه شده است؟

به طور کلی در ادبیات نظری ناسیونالیسم، دیدگاهی غالب وجود دارد که بر طبق آن ادعا می‌شود مارکس و انگلس چیزی برای ارائه درباره ملت ندارند. تا آنجا که برخی از نویسندگان این حوزه را نقطه شکست و ضعف مارکسیسم می‌دانند زیرا نظریه‌ای سیستماتیک برای آن ارائه نشده است (گلین،^۷ ۱۹۹۷: ۷۹). در سوی مخالف نیز گروه دیگری از نویسندگان برآنند، در نظام اندیشه‌گانی مارکس می‌توان قرینه‌های مهم مفهومی در این باره ملاحظه کرد. بنر مدعی است: مارکس و انگلس ناسیونالیسم را نیرویی تفرقه‌انگیز در میان توده می‌انگاشتند که بیگانه شدن از دولت-ملت‌ها از خطر آن می‌کاهد (بنر،^۸ ۱۹۸۸: ۱). این یعنی مارکس و انگلس دیدگاهی سلبی به ملت و ملی‌گرایی داشته‌اند. ماتئوس هم رویکرد مارکس را به ملت و ملی‌گرایی سلبی می‌داند: «مارکس معتقد است نباید

1 Macraird & taylor
2 Hunt
3 Burke
4 Hobsbawm
5 Wittfogel
6 Glenn
7 Benner

ملی‌گرایی را فعال ساخت زیرا خودآگاهی طبقاتی را تضعیف و به تبع آن تشکیل طبقات آزادی‌خواه جهانی را منحرف می‌کند (ماتئوس^۱، ۲۰۰۸: ۸۰). برداشت سلبی غالباً میان ارتدوکسی‌هایی مانند کائوتسکی^۲ و لوکزامبورگ^۳ ملاحظه می‌گردد.

لوکزامبورگ، ناسیونالیسم را تنگ‌نظرانه و بسیار محدود پنداشته است. از دیدگاه او شعار «حق ملت‌ها برای تعیین سرنوشت خویش» که در نخستین منظر از شعارهای قدیمی ناسیونالیسم بورژوازی است فقط یک مجوز نامحدود به جوامع گوناگون می‌دهد تا مسائل ملی خود را به هر طریقی که مایل هستند حل و فصل کنند (لوکزامبورگ، ۱۹۷۶: ۸-۷ و ۱۰۵-۱۰۱) «حق ملت‌ها برای تعیین سرنوشت خویش» اصل مورد لوکزامبورگ می‌باشد. او معتقد است این اصل نمی‌تواند درباره‌ی پرولتاریا و آرمان سوسیالیسم پاسخگو باشد و سمت و سوی کنش‌ها را به مسائل ملی و محلی می‌برد (همان: ۹-۷). تنها نتیجه‌ای که از این فرمول برای سیاست روزمره طبقه کارگر می‌توان گرفت، آن است که وظیفه‌ی آنها مبارزه با همه مظاهر ستم ملی است که ستم طبقاتی فقط یکی از آنها است (همان: ۱۳۰-۱۰۷) و این به طور واضح مسئله‌ی طبقه و مبارزات طبقاتی را فراموشی می‌سازد پس با آرمان جهانی سوسیالیسم که نسخه‌ی مبارزاتی‌اش فراتر از مرزهای ملی است مغایرت دارد (همان: ۱۵۶-۱۴۰).

کائوتسکی، استدلال می‌کند، ملت فقط پس از لغو یا برچیدن طبقه و منازعات طبقاتی، تحت سوسیالیسم جهانی وجود می‌یابد بنابراین ملت محصول همکاری، یکپارچگی و وابستگی متقابل جهانی است. از نظر او خصیصه‌های ملی فقط در جوامع بدوی بدون تقسیم‌بندی قابل توجه و میان مردم مناطق بسیار کوچک وجود دارد چرا که با تقسیم فزاینده جامعه به طبقات و پیچیده‌گی، به تدریج ناپدید و فروطبقاتی می‌شوند (کائوتسکی، ۱۹۰۷؛ ۳۸۹-۳۷۱). پس در دیدگاه کائوتسکی یک ملت وجود دارد و آن ملت جهانی سوسیالیسم است. از این رو وی منتقد ملت و ملی‌گرایی در ادبیات علمی متعارف است.

بر خلاف ارتدوکسی‌ها، در میان نئومارکسیست‌ها به ویژه آنها که نقشی مهم در تدوین الگوهای جدید تاریخ‌نگاری چپ داشته‌اند می‌توان مواجهه‌ی دیگری از مارکسیسم با ملت و ملی‌گرایی ملاحظه نمود. آثار برخی از آنها امروزه تخصصی‌ترین حتی گاه از جمله پر استنادترین منابع مطالعاتی ملت و ملی‌گرایی است که در زیر به دو مورد شاخص‌ترین آن پرداخته شده است:

هابسباوم، معتقد است «در استدلال‌های مارکس و انگلس، ملت مرحله‌ای خاص از تکامل تاریخی جامعه‌ی بشری است و استقرار حکومت ملی صرف نظر از احساسات ذهنی و دل‌مشغولی اعضای ملت یا تمایلات شخصی، به این بستگی دارد که آن حکومت ملی با سطح تکامل تاریخی و پیشرفت متناسب باشد (هابسباوم، ۱۳۸۳: ۶۶)». او با نقد و در عین حال بسط دیدگاه مارکس از دو گونه ملت و ملی‌گرایی سخن می‌گوید (الف) ملت و ملی‌گرایی در سطوح توده ب (ملت و ملی‌گرایی در سطح دولت (دولت-ملت) که هر دو متناسب با تکامل تاریخی در مرحله‌ی صنعتی شدن است. ملت در سطح توده: عبارت است از مجموع اقشار غالباً فرودستی که تضاد منافع عمومی‌شان با منافع و امتیازات خواص، به آنها شخصیتی ملتی می‌دهد. این ملت با ملی‌گرایی‌های مبتنی بر نژاد و زبان و ... که در مباحث ملی‌گرایی سده نوزدهم طرح شده نسبتی ندارد (همان: ۳۹-۳۷). در واقع ملی‌گرایی در نظر هابسباوم صورتی ایدئولوژیکی برای مبارزات توده علیه فرادستان دارد. ملت در سطح دولت (دولت-ملت): از نظر هابسباوم ملت دولتی نیز مربوط به مرحله‌ی تاریخی صنعتی شدن است به این معنی تحول ساختار اقتصادی و تاثیر آن بر زندگی توده مردم و آگاهی‌های آنان، کنترل بیشتر توده را ضرورت بخشید از این رو ملی‌گرایی به مثابه یک ابزار سیاسی مدون برای تشکیل دولت-ملت است به کار گرفته شد (همان: ۱۸۰-۱۴۸).

1 Matthew

2 Kautsky

3 Luxembourg

گلنر (۱۳۹۹) نیز در «ملت‌ها و ملی‌گرایی»، ملت را ابداعی متناسب با مراحل تکامل صنعتی شدن می‌داند. از دیدگاه گلنر در مرحله کشاورزی که جوامع از نوع قطعی خودبسنده بود همگونی مردم ضرورتی ندارد زیرا چندپاره‌گی گروهی با ماهیت حکمرانی استبدادی در این جوامع سازگار است اما در دوره‌ی صنعتی با پیچیده و تخصصی شدن همه‌ی امور، فراگیری سواد، نیاز به رشد روزافزون و دائمی که خصیصه‌ی صنعتی شدن بود، شایسته‌سالاری، پیشرفت تکنولوژی، توسعه ارتباطات میان انسان‌های بی‌نام نشان از مناطق مختلف، نظام جدیدی شکل گرفت که همگون‌تر و اعضایش بهم وابسته و نزدیک‌تر بودند یعنی توده‌ای که در فرایندی از همگونی بودند. دولت‌ها برای نظارت بر اعضاء چنین فرهنگ و نظامی، فرهنگی ملی را تعیین کرده و بسط دادند.

بررسی‌ها در پژوهش حاضر که بر ادبیات نظری مارکسیستی و نسبت‌کاوی آن با ملت و ملی‌گرایی تمرکز داشته است به شناسایی سه رویکرد عمده انجامید:

الف) سکوت (خنتی): مارکسیسم موضع روشنی درباره‌ی ملت و ملی‌گرایی اتخاذ نکرده است و این نقطه‌ی ضعف بزرگ این نظریه است.

ب) سلبی: ظرفیت نظری مارکسیسم درباره‌ی ملت به نفی و انکار گرایش دارد. تاکید بر کارگران بین‌المللی، روابط جهانی سرمایه‌داری، مبارزه جهانی طبقاتی برای استقرار کمونیسم بین‌الملل، مستلزم تاکید بر رفع یا شکستن مرزهای ملی است. به عبارت دیگر جهانی شدن نظام سرمایه‌داری خود متضمن جهانی شدن منافع پرولتاریا بوده است (پارویس، ۱۹۹۹: ۲۱۹-۲۱۸). این به طور طبیعی تاکید ارتدوکسی مارکسیسم بر زیربنا و الگوی تاریخی جهان‌شمول مارکسیسم را فریاد می‌آورد. خوانش ملت مبتنی بر مفروضه‌های ارتدوکسی مارکسیسم به نوعی انکار و ستیزه‌جویی با ملت و ملی‌گرایی منجر می‌شود زیرا در این دیدگاه «کارگران جهانی کشوری خاص و جدا از دیگران ندارند. طبقه‌ی جهانی کارگر باید بدون وفاداری قومی و ملی تنها به یک جهان وطن، آن هم کمونیسم پایبند باشد (همان: ۱۶)». اگر کارگران بر اساس هویت‌ملی‌شان متحد باشند در این صورت نمی‌توانند با کارگران دیگر کشورها متحد شوند حتی ممکن است با کارفرمایان و سرمایه‌دارانی که آنها را استثمار کرده‌اند متحد شوند و این بزرگترین مانع سوسیالیسم جهانی است (استورات، ۲۰۰۶: ۲۸). این نگرش بدبینانه در وجهی دیگر به ناسیونالیسم به مثابه ابزار ایدئولوژیکی دولت-ملت‌ها نیز ملاحظه می‌گردد. در این معنی تا زمانی که بذره‌های تفرقه‌افکن ناسیونالیسم بورژوازی، پرولتاریا را آلوده کند آن انقلاب جهانی سوسیالیسم متزلزل خواهد بود (پارویس، ۱۹۹۹: ۲۱۹). بنابراین ناسیونالیسم و به تبع آن ملت محصول استراتژیک بورژوازی برای تحکیم قدرت خود و ساختار سرمایه‌داری است (پتروس^۱، ۱۹۷۱: ۸۰۴-۸۰۳؛ پارویس، ۱۹۹۹: ۲۱۸).

ب) ایجابی: در این خوانش دو مفهوم، طبقه‌ی ملی و ملت ستمگر مرکزیت دارد. مقصود از اولی توده فرودستان (پرولتاریا) هر کشور است که در برابر بورژوازی (طبقه استثمارگر) بسیج می‌شود و مراد از دومی ملت ستمگر به عنوان محصول ناسیونالیسم دولتی (دولت-ملت) است (پتروس، ۱۹۷۱: ۸۱۱-۸۰۳). طبقه‌ی ملی در اصل به توده‌ی فرودستان (پرولتاریا) است که پس از آگاهی به منافع خویش و ابعاد استثمار به طبقه‌ی ملی یا ملت مبارز تبدیل می‌شود، ملت [دولتی] مطلوب بورژوازی را در هم‌شکسته و بر آن غلبه می‌یابد و این نخستین مرحله از مبارزه‌ی طبقاتی جهانی است (پارویس، ۱۹۹۹: ۲۱۹-۲۱۸). بر این اساس مارکسیسم با ملی‌گرایی در سطح توده مواجهه‌ای مثبت دارد. در تقویت این خوانش به مارکس در مقدمه‌ی مانیفست کمونیست مراجعه می‌شود: انقلاب صنعتی ابتدا در چهاچوب ملی متولد شد، در نهایت بازار جهانی را فتح کرد و مرزهای ملی را در نوردید تا نظام جهانی سرمایه‌داری شکل گیرد. پس کوشش پرولتاریا در نخستین مرحله، باید ملی‌کردن سازمان اجتماعی خود طی بسیج داخلی در مقابله و تضاد با ملت بورژوازی

باشد (پتروس، ۱۹۷۱: ۸۰۸-۸۰۵). در این خوانش، دیدگاهی مثبت به ملت در سطوح توده و با ادعای همگرایی دولت و ملت در دولت‌سازی مدرن، رویکردی بدبینانه به این موارد در سطح دولت وجود دارد.

با نظر به آنچه آمد، مواجهات تاریخ‌نگاری چپ با ملی‌گرایی نمی‌تواند از پیش معلوم باشد زیرا دیدگاهی رسمی در این باره ارائه نشده بلکه در سه نگره تنوع و تفاوت یافته است. بنابراین بسته به آن که تاریخ‌پژوهی چپ مارکسیستی چگونه اجرا شده و مبتنی بر کدام خوانش مارکسیستی باشد نوع مواجهه در این باره تفاوت می‌پذیرد. از این رو برای پاسخ به مسئله‌ی این پژوهش که در دو سؤال اصلی (بعدی) پیرامون ایران مطرح است، با نگرداشت یافته‌های نظری به عنوان داده‌های پایه، بررسی تخصصی در متون تاریخ‌نگاری چپ (مارکسیستی) ایران ضرورت داشته است که یافته‌های آن در ادامه ارائه می‌گردد.

سؤال ۳: تاریخ‌نگاری چپ (مارکسیستی) ایران، تحت کدام الگو تمرکز یافته است؟

بررسی‌های انجام شده در این پژوهش، با استفاده از روش تحلیل مضمونی که بر ۱۳ متن تخصصی انتخاب شده از ۹ تاریخی‌نگار شناسایی شده در تاریخ چپ ایران؛ پتروشفسکی (۱۳۵۴، ۱۳۵۳، ۱۳۵۱)، پیگولوسکایا^۱ (۱۳۵۳)، نعمانی (۱۳۵۸)، سوداگر (۱۳۶۹)، فشاهی (۱۳۵۴)، ولی (۱۳۸۰)، خسروی (بی‌تا)، کاتوزیان (۱۳۹۸؛ ۱۳۹۹؛ ۱۳۷۷)، آبراهامیان (۱۳۷۷، ۱۳۹۹)، تمرکز داشته است، به شناسایی و استخراج ۱۲ مضمون اصلی و دو زیرمضمون منجر شد که پس از تحلیل مضمونی هر کدام از متون تاریخی در رویه‌ای مقایسه‌ای با متون دیگر به دست آمده است. در این بررسی (با تکنیک مقایسه‌ای) مضامین به دست آمده به دو گروه مضمونی بر اساس اشتراک/تفاوت تقسیم گردید. در هر گروه، مضامین در ارتباط و تعامل مفهومی با یکدیگر دو مضمون کل (عام): ۱- فئودالیسم ایرانی ۲- استبداد ایرانی را روایت کردند. به تعبیر کلارک و براون پس از اتمام مرحله‌ی تحلیل مضمون‌ها (اصلی و فرعی)، بررسی روایت‌های آن (ها) در تعامل با یکدیگر، یک روایت کل به دست می‌آید، که در نهایت روایت‌گر یک مضمون کل است (کلارک و براون، ۲۰۰۶: ۸۸-۸۲؛ کلارک و براون، ۲۰۱۳: ۴-۳). به این ترتیب مضمون‌های گروه نخست، «فئودالیسم ایرانی» و مضمون‌های گروه دوم «استبداد ایرانی» را روایت نمودند. با نگرداشت نتایج نظری تحقیق سپس مستند بر یافته‌های تحلیل مضمونی مشخص گردید تاریخ چپ ایران صورتی یکپارچه ندارد بلکه در دو رویکرد الف) ارتدوکسی و ب) نئومارکسیستی، به صورتی رقیب فعال است. با این حال نوعی از تقدم و غلبه تاریخ‌نگاری ارتدوکسی ملاحظه گردید که تا حد زیادی به دلیل تاثیر تقدم تاریخی آن در ظهور سنت تاریخ‌نگاری نوین ایران است. در ادامه گزارش یافته‌ها در پاسخ به سؤال فوق به تفکیک هر بخش ارائه می‌گردد:

الف) تاریخ‌نگاری چپ ارتدوکس (ایران): در دسته‌ی نخست، مضمون‌های؛ «مراحل تاریخی پنج‌گانه»، «مالکیت زمین»، «تولید فئودالی»، «ساخت طبقاتی»، «تنازع طبقاتی»، «پوشش ایدئولوژیکی دین»، «عدم گذار به سرمایه‌داری» در تاریخ‌های پتروشفسکی، پیگولوسکایا، نعمانی، سوداگر، فشاهی، ولی، خسروی (بی‌تا)، برجسته و مشترک بوده است. این مضامین در پیوند با یکدیگر رویه‌ی لزوماً اقتصادی‌گرایی مورخان را در تحلیل به دست می‌دهد. تحلیل مضمونی این متون، با نگرداشت مضمون‌های مشترک استخراج یافته، نشان می‌دهد، تمرکز نویسندگان در تحلیل تاریخی ایران، بیش از همه به پردازش نظریه‌ی درباره‌ی خصیصه‌ها، کارویژه‌ها، عملکرد و غیره، درباره فئودالیسم در ایران است. آنها نوع خاصی از ساختار فئودالیستی یعنی «فئودالیسم ایرانی» را روایت نموده‌اند که منطق عام تکاملی مارکسیسم یعنی مراحل (پنج‌گانه)، را تداعی می‌کند. در ادامه گزارش یافته‌های تحلیل مضمونی در متون تاریخی فوق‌الذکر در جدول‌های شماره ۱ و شماره ۲ آمده است.

جدول شماره ی (۱) گزارش تحلیل مضمونی تاریخ چپ ایران با شناسایی تاریخ‌نگاری چپ ارتدوکسی (فئودالیسم ایرانی)

تاریخ نگاران چپ	طرح مفهومی	مضمون های اصلی	توصیف مضمون	نقل قول‌ها از متن
پطروشفسکی پیگولوسیکایا خسروی نعمانی سوداگر فشاهی ولی	مارکسیسم ارتدوکسی	مالکیت زمین	مالکیت در نظام فئودالی ایران، از نوع ارضی است و انواع مختلفی دارد. در این میان مالکیت خصوصی وجود نداشته است.	* اشکال مالکیت ارضی در جامعه ایران عبارت است از : ارضی اشتراکی، دیوانی، مالکیت‌های مشروط، اقطاع، تیول، سیورغال، ارضی سلطنتی، ملکی خصوصی، ارضی روستاییان آزاد، وقفی، چراگاه ایلات (نعمانی، ۱۳۵۸: ۱۴۶). * مالکیت به صورت زمینداری آن هم در ابعاد بزرگ بوده است (خسروی، بی تا: ۱۱ و ۶۲).
		تولید فئودالی	سازمان تولید از نوع اشتراکی خانوادگی و یا دهقانی سهم‌بری است.	* سازمان تولید فئودالی ایران بر مبنای خانواده یا چندین خانواده بوده است که توان تولیدی آنها عوایدی‌شان از زمین و خدمات نظامی را تعیین می‌کرده است (ولی، ۱۳۸۰: ۳۲۸) * در شیوه‌ی تولید فئودالی روستائیان به فئودال‌ها یا نهادی که نماینده‌ی آنهاست وابسته اند... مالک به دلیل تصاحب ابزار تولید (آب و زمین) کار زارع روستایی را در ازاء بهره کار، جنسی و پول می‌خرد (نعمانی، ۱۳۵۸: ۲۳۹-۲۳۸).
		دولت فئودالی	دولت در فئودالیسم ایران، گستره‌ی دخالت بیشتر داشته اما این کاملاً ناپایدار بوده است. از سوی دیگر مداخلات ارضی و تولیدی دولت همواره به نفع طبقه‌ی بزرگ زمیندار بوده است.	* در دوره هایی سیاسی تثبیت مرکزی قدرتمند به وجود می‌آمد زمین-داری بزرگ و اشرافیت مبتنی بر آن تضعیف می‌گردید(خسروی، بی تا، ۱۱). * واگذاری زمین به کارگزاران، سران نظامی، ایلی و ... در عوض دریافت خدمات، به تمرکززدایی از قدرت دولت انجامیده است (پطروشفسکی، ۱۳۵۴: ۱۰-۸) * دولت به واسطه‌ی فقدان ابزارهای موثر اداری قادر به مداخله همه جانبه و دائمی در امور زمین داران نبوده است (ولی، ۱۳۸۰: ۲۳۴-۲۳۰) * در فئودالیسم ایرانی؛ دولت مدافع منافع بهره‌کشان است (پطروشفسکی، ۱۳۵۴: ۱۶۳).
		ساخت طبقاتی	در ایران دو طبقه‌ی عمده: زمین‌داران بزرگ با دهقانان وابسته، در یک رابطه بهره‌کشی بوده‌اند.	* مالکان بزرگ نه تنها مالکیت زمین را دارا بودند بلکه مالکیت آب را هم در اختیار داشتند و این با توجه به این که در مشرق زمین آب دارای اهمیت بسیار بود ظالمانه بوده است (فشاهی، ۱۳۵۴: ۴۳). * مناسبات خاص اقتصاد طبقاتی در مالکیت ارضی فئودالی، شیوه ورود به مناسبات کالایی را تعیین می‌نمود و طبق آن دهقان نه بلکه ارباب او مناسبات کالایی را تعیین می‌نمود(ولی، ۱۳۸۰: ۳۲۸). * مزارعه شکل اصلی بهره‌کشی فئودالی در ایران بوده است (نعمانی، ۱۳۵۸: ۲۳۹-۲۳۸).

جدول شماره ۲ (۲) ادامه از گزارش تحلیل مضمونی تاریخ چپ ایران با شناسایی تاریخ‌نگاری چپ ارتدوکسی (فئودالیسم ایرانی)

تاریخ‌نگاران چپ	طرح مفهومی	مضمون‌های اصلی	توصیف مضمون	نقل قول از متن
پطروشفسکی پیگولوسیکا یا خسروی نعمانی سوداگر فشاهی ولی	مارکسیسم ارتدوکسی	تنازع طبقاتی	تنازع طبقاتی در فئودالیسم ایرانی، اشکال گوناگونی داشته است؛ از برخورد میان مالکان عمده تا میان دهقانان و مالکان محلی.	*سراسر تاریخ ایران قرن هجدهم پر است از شرح قیام‌های روستائیان علیه بهره‌کشی فئودالی (پطروشفسکی، ۱۳۵۴: ۵۶۳) *در قرن پنجم فئودالیسم به جایی رسید که تمایلات تجزیه‌طلبانه کشاورزان عمده کاملاً ظاهر گردیده بود و میان قدرت مرکزی و صاحبان املاک مبارزه درگرفت (فشاهی، ۱۳۵۴: ۴۱)
		پوشش (دینی) ایدئولوژی	دین هم پوشش ایدئولوژیک طبقات استثمارگر و مسلط و هم پوشش مقامات‌های جمعی فرودستان در منازعه و مبارزه با طبقه‌ی استثمارگر بوده است.	*دین پوشش ایدئولوژیکی جنبش‌های مبارزان در نظام فئودالی بوده است (نعمانی، ۱۳۸۵: ۳۸۳) *فرقه‌ی اسماعیلیه پوشش ایدئولوژیک روستائیان علیه طبقه مسلط در دوره‌ی سلجوقیان است (پطروشفسکی، ۱۳۵۴: ۲۶۴). *شیعه، پوشش ایدئولوژیک قیام سربداران علیه طبقه مسلط دوره‌ی مغولان است (پطروشفسکی، ۱۳۵۱: ۸۰)
		عدم‌گذار به سرمایه‌داری	در ایران به دلایل غالباً اقتصادی، گذاری موفق به سرمایه‌داری صورت نگرفته است.	*مناسبات اقتصادی فئودالی و شکل مستقر تصاحب زمین همچنان ساختار تولید کشاورزی را تا دوران اصلاحات ارضی (۱۳۴۲) شکل می‌داد و شرایط استثمار در کشاورزی بر همین روال بود (ولی، ۱۳۸۰: ۳۲۹). * سال‌های ۱۳۴۷-۱۳۳۶ هـ-ش دوران پر و بال گشودن بورژوازی ایران بود ... سرمایه‌داری شیوه‌ی تولید حاکم در ایران شد اما سرمایه‌داری شاه مبتنی بر غارت ثروت ملی از یک سو و فقر سیاه اکثریت مردم از سوی دیگر بود (سوداگر، ۱۳۶۹: ۴۸-۴۵).

نتایج نشان می‌دهد: الف) مورخان قائل به وجود نوعی اشرافیت زمین‌دار مستقل در ایران قدیم می‌باشند ب) به نقش فرهنگ جز به ندرت، آن هم به کارویژه‌های ایدئولوژیکی دین در سطح جنبش‌های مبارزاتی باستان و میانه نیز در سطح دولت فئودالی توجه نمی‌کنند ج) دولت را در یک وضعیت پیچیده که سطوح مداخله‌ی آن در تولید و امور ملکی مالکان فئودالی پرنوسان و ناپایدار است در نظر می‌گیرند که البته از امکان بیشتری برای مداخله، نسبت به رقیب آن در فئودالیسم غربی برخوردار است. مداخله‌گری دولت گاه به طور کلی ناممکن توصیف می‌شود گاه نیز به دلیل فراهم آمدن دورانی از رونق و ثبات سیاسی بیش از پیش امکان‌پذیر بوده است. همچنین در تحلیل آنها دولت در مواقع مداخله، همواره حامی طبقات فئودال بوده است. بررسی این موارد با تکیه بر مضمون‌ها و یافته‌های نظری، غلبه‌ی مدل مارکسیستی ارتدوکس را در تاریخ‌های مذکور نشان داد. این مورخان ویژگی‌های جامعه و شیوه‌ی تولید آسیایی مارکس را در نظر نمی‌گیرند و یا به صراحت آن را فاقد کارایی در تحلیل تاریخی می‌خوانند. از دیدگاه آنان مبحث جامعه یا شیوه‌ی تولید آسیایی در میان مفاهیم مارکس صورتی ناپروورده و ناتمام داشته که دقیق نیست (نعمانی، ۱۳۵۸: ۳۴-۳۶) و آنگاه که به ندرت سعی در توجه به آن می‌کنند نهایتاً صورتی حاشیه‌ای به آن می‌بخشند.

ب) تاریخ‌نگاری چپ نئومارکسیستی ایران: مطابق با یافته‌ها، مضامین «جامعه‌ی پراکنده»، «پراکنده‌گی استبدادی» «دولت استبدادی»، «تضاد دولت/جامعه» مضمون‌های اصلی و استخراج یافته‌ی مشترک در تاریخ‌های کاتوزیان (۱۳۹۸؛ ۱۳۹۹)؛

(۱۳۷۷)، آبراهامیان (۱۳۷۷/۱۳۸۹ و ۱۳۹۴) می باشد که در یک پیوستگی روایی با یکدیگر «استبداد ایرانی» را توضیح می دهند گزارش یافته‌ها در جدول شماره‌ی ۳ آمده است:

جدول شماره ی (۳) گزارش تحلیل مضمونی تاریخ چپ ایران با شناسایی تاریخ نگاری چپ نئومارکسیستی (استبداد ایرانی)

تاریخ نگاران چپ	طرح مفهومی	مضمون های اصلی	توصیف مضمون	نقل قول از متن
آبراهامیان کاتوزیان	نئومارکسیسم (تاکید بر جامعه ی آسیایی مارکس / نظریه استبداد شرقی ویتفولگ)	جامعه‌ی پراکنده	جامعه‌ی ایرانی متشکل از گروه‌ها و طبقاتی جدا و پراکنده از یکدیگر می باشد.	*ساختار قومی ایران به موزاییک پیچیده‌ای شبیه بود که اجزاء تشکیل دهنده‌ی آن، اندازه و رنگ متفاوتی داشت (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۲۵). در اوایل سده جامعه‌ی ایرانی در وضعیت تنوع و خودمداری اقتصادی و اجتماعی گروه‌ها به سر می برد. کم‌آبی به ایجاد واحدهای روستایی خودمختاری (پراکنده) انجامید (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۸۲-۸۱).
		پراکندگی استبدادی	جامعه‌ی ایرانی به دلیل پراکندگی در بطن خود در برابر دولت ضعیف و زمینه‌ساز ایجاد و بازتولید استبداد دولتی بوده است.	*شاهان قاجار با سوءاستفاده سیستماتیک از تقسیم‌بندی‌های اجتماعی به حیات خود ادامه می دادند. استراتژی آن‌ها برای ممانعت از اتحاد گروه‌های محلی در قامت نیرویی واحد برابر حکومت مرکزی، تفرقه‌بینداز و حکومت کن بوده است (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۵۷) *با توجه به گستردگی منطقه و پراکندگی، چنانچه نیرویی سازمان یافته مازاد تولید جمعی کل منطقه را در دست می گرفت برای ایجاد قدرت استبدادی سراسری به کار می برد (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۸۲-۸۱).
		دولت استبدادی	دولت در ایران خودکامه و در شخص شاه و ویژگی های او متمرکز است.	*تا زمانی که نیروهایی ملی در برابر دولت مرکزی وجود نداشت می توانستند به شیوه‌ی مستبدان شرقی بر جامعه حکمرانی کنند (آبراهامیان، ۱۳۹۹: ۴۴-۶۳). *هیچ قانونی که تصمیمات دولت محدود به آن باشد وجود نداشت در ایران قانون عبارت از رای دولت بود که می توانست هر لحظه تغییر کند.
		تضاد جامعه و دولت	میان دولت و جامعه در ایران نه تنها پیوندی وجود نداشته بلکه وضعیتی از ستیز و تنازع حاکم بوده است.	*عدم مشروعیت حکومت به دلیل نارضایتی مردم بیانگران بوده است که میان دولت و مردم هیچ پیوندی وجود ندارد (کاتوزیان، ۱۳۹۹: ۱۰ و ۱۸) حکومت همواره در معرض شورش درباریان بوده است (همان: ۱۹-۱۸). *نوعی از تنازع از همان ابتدا میان دولت و با مردم وجود داشته است (آبراهامیان، ۱۳۹۹: ۷۶-۷۵)

بر طبق بررسی انجام شده، تاریخ چپ در رویکرد نئومارکسیستی (کاتوزیان، آبراهامیان)، غلبه‌ی مدل‌های نظری ویتفولگ، تامپسون^۱، هابسبام، کاردوز^۲، اسکاچپول^۳، آلتوسر^۴، والرشتاین^۵ و ... را نشان می دهد. در این میان، کاربست دیدگاه مارکس درباره‌ی جامعه‌ی آسیایی و تعدیل‌های ویتفولگ از استبداد شرقی برای تبیین تاریخی ایران، وجه مشترک این متون شناسایی شد؛ «مارکس و انگلس آشکارترین تفاوت میان آسیا و اروپا را در وجود مالکیت خصوصی در یکی و عدم وجود آن در دیگری می دانند و برای یافتن

1 Thompson
2 Cardozo
3 Scotchpool
4 Althusser
5 Wallerstein

چرایی آن دو تحلیل ارائه دادند که در هر دو تحلیل به استبداد شرقی می‌رسد (ابراهامیان، ۱۳۷۶: ۹). در نظر مارکس جوامع آسیایی با ویژگی‌هایی مانند: مالکیت زمین (عمدتاً دولتی) است، حکومت خودکامه، آبیاری مصنوعی، نظام توزیع و تولید گسترده و اشتراکی و عقب‌ماندگی اقتصادی، شناخته می‌شود (دان، ۲۰۱۱: ۱۲؛ برومند، ۱۳۸۴: ۹۹-۹۱). در این جوامع دولت قدرتمند است زیرا سازمان-دهنده اصلی نیروی کار و وسایل تولید همچنین مالک عمده و گاه مطلق زمین می‌باشد (همان: ۹۵-۹۰).

ویتفولگ نیز مفاهیم مارکس را برای پردازش نظریه‌ی خود یعنی استبداد شرقی به کار گرفته و در این هدف به طور خاص بر دو عنصر آب و زمین تمرکز نموده است: «از دیدگاه مارکس به دلیل شرایط آب و هوایی و شرایط منطقه‌ای، آبیاری در جوامع شرقی به صورت مصنوعی بوده است. بنابراین ضرورت مهار آب، دخالت حکومت مرکزی در تولید و کنترل آن را دنبال داشته است. این عامل در کنار وسعت منطقه‌ای و تمدن سطح پایین شرق، از عوامل پراکنده‌گی در جوامع شرقی می‌باشد. به عبارت دیگر، به دلیل آن که ابزار تولید جوامع آب بوده و ساماندهی آن در اصل در اختیار دولت بوده است، وسایل تولید و محصول اضافی ایجاد شده تحت نظارت فرمان‌روا قرار دارد (ویتفولگ، ۱۳۹۱: ۵۷۴)». او سپس با تفسیر و تاسی به دیدگاه مارکس وجود مالکیت خصوصی و فتودالیسم در شرق را رد نمود «مارکس مالکیت زمین در این جوامع را هرگز از نوع فتودالی نخوانده است و اساساً آن را امکان‌ناپذیر می‌داند. در شرایط فقدان مالکیت خصوصی، او در نظام آسیایی دولت را ارباب واقعی دانست. به عبارت دیگر مارکس بر آن است که در جوامع آسیایی هیچ گونه مالکیت خصوصی زمین وجود نداشته و اگر گاه تصرف و استفاده‌ی خصوصی ملاحظه گردد در واقع به صورتی اشتراکی رایج بوده که آن هم تحت نظارت و کنترل دولت که ارباب واقعی است (همان: ۵۷۸)» و نتیجه‌ی آن «یک برده‌گی عمومی در شرق بر خلاف برده‌گی خصوصی مانند آنچه در رم باستان بود (همان: ۵۷۹)». بنابراین طبقه حاکم شرقی نه اربابان فتودال بلکه دقیقاً حکومت می‌باشد و طبقات استثمار شده نه صرفاً برده‌گان و کارگران از نوع غربی، بلکه توده مردم زحمت‌کشی است که تحت حکومت شرقی می‌باشد (دان، ۲۰۱۱: ۱۳). از این رو در جوامع شرقی تضاد اصلی میان جامعه (همه طبقات مردم) با دولت (طبقه‌ی استثمارگر) است.

متأثر از الگوی مارکس و ویتفولگ، تاریخ‌های کاتوزیان و آبراهامیان، سراسر تاریخ ایران؛ تداومات و تحولات آن را با شناسایی یک ساختار فراتاریخی تحت عنوان (استبداد ایرانی) تبیین می‌کنند که جامعه و دولت توأمان در تولید و بازتولید آن همدست می‌باشند. در تبیین‌های آنان، بزرگترین رخدادهای تغییری ایران (جنبش‌ها و انقلاب‌ها) حاصل برهم‌کنشی تنازع‌آمیز دولت و جامعه‌ی استبدادی می‌باشد. همچنین به واسطه‌ی کاربست الگوی‌های نظری نئومارکسیستی در خوانش ماتریالیسم تاریخی، وزن بیشتری به سطوح سیاست (دولت) و فرهنگ داده می‌شود اگرچه نهایتاً نقش این سطوح به طبقه در جوهی اقتصادی‌اش تقلیل می‌یابد. به این معنی دولت مترداف با حاکم یا پادشاه در نظر گرفته می‌شود یعنی همه‌ی قدرت سیاسی در پادشاه قرار دارد اما در آن واحد شاه و نزدیکان وی خود طبقه‌ای فرداست و در راس سلسله طبقات جامعه با مطامع استثمارگرانه‌ی اقتصادی قرار گرفته‌اند و این یعنی حکومت توأمان ساحت (قدرت سیاسی) و (قدرت اقتصادی) است پس مافوق طبقات است. چنین ساختاری به صورتی گریزناپذیر استبدادی است.

در این تاریخ، همچنین جامعه ایرانی به دلیل ویژگی‌های جغرافیایی (کم‌آبی) و فرهنگی در بعد جمعیتی با پراکنده‌گی و خودمداری مواجه است: یعنی جامعه مشتمل بر طبقات اجتماعی- اقتصادی‌ای شناسایی می‌شود که نسبت به یکدیگر خودمداری اجتماعی- اقتصادی داشته‌اند. این به خودی خود، زمینه‌ساز استبدادی شدن دولت‌ها در ایران است زیرا یک جامعه‌ی پراکنده و خودمدار، از توان کافی برای مقابله با قدرت متمرکز دولتی برخوردار نیست. اما گروه‌ها یا طبقات در یک چیز اشتراکی قوی داشته‌اند و آن تقابل یا تضاد

[منافع] با دولت است. در این تضاد مردم یا عموم طبقات، توده‌ی زحمت‌کشانی‌اند که تحت استثمار و استبداد دولت قرار دارند. اما این وجه خود نقش سرنوشت‌سازی ایفا کرده و به مثابه یک آگاهی عام طبقاتی [در ادبیات مارکسیستی] هر چند یک بار فعال و طبقات اجتماعی - اقتصادی خودمدار ایرانی را برای ستیز با دولت به یک گروه یا طبقه‌ی بزرگ فرامحلی به تعبیر کاتوزیان «ملت»، و به تعبیر آبراهامیان «نیروی ملی»، بدل ساخته است. بنابراین جنبش و یا انقلابی فراگیر را رقم زده است مانند: انقلاب مشروطه، انقلاب اسلامی. این خوانش همان مفاهیم مارکسی طبقه‌ای در خود/طبقه‌ای برای خود، را تداعی می‌نماید.

سؤال ۴: تاریخ‌نگاری چپ (مارکسیستی) ایران با ملت و ملی‌گرایی چگونه مواجه شده و مشخصاً چه خوانشی از آن به دست داده است؟

یافته‌های مضمونی در متون شناسایی شده در تاریخ چپ ارتدوکسی، نه تنها مبحث مبسوط و یا حتی محدودی از ملت و ملی‌گرایی به دست نمی‌دهد بلکه در این باره مشی‌ای خنثی یا سکوت داشته‌اند: چه در سطح توده (مردم) و چه دولت. این موضوع به رویکرد تمام ماتریالیستی‌ای مربوط است که آنها در تحلیل اتخاذ نموده‌اند. بر خلاف تاریخ‌ها در بخش نخست، تاریخ‌های شناسایی شده در رویکرد نئومارکسیستی، در مواجهه‌ای فعال با ملت و ملی‌گرایی ملاحظه گردید که در سطح جامعه ایجابی و در سطوح دولت سلبی و ستیزه-جویانه بوده است. در نتایج تحلیل مضمونی متن‌های مذکور، دو مضمون «ملت» و «ملی‌گرایی» با دو زیرمضمون: «ملی‌گرایی توده» و «ملی‌گرایی دولتی» استخراج گردید که ملی‌گرایی رسمی یا دولتی در واقع ملی‌گرایی از نوع استبدادی در تاریخ‌های کاتوزیان و آبراهامیان می‌باشد. در متن آنها به صورتی صریح از ملت خوانشی توأمان ایجابی/سلبی نیز مبتنی بر طبقه ارائه می‌شود. به این معنی ملت همان توده‌ی مردمی است که در طبقات مختلف اجتماعی-اقتصادی پراکنده‌اند اما در نقطه تضاد و ستیز با دولت به صورتی فعال یک دست می‌شوند و آن نقطه‌ی اشتراکی، تضاد بر سر منافع و مطامع مادی با دولت و تجربه‌ی جمعی استثمارشده‌گی از سوی آن است. بنابراین اگر مردم یا طبقات پراکنده‌ی ایرانی در برابر دولت ضعیف بوده، قدرت چانه‌زنی نداشته و یا تحت استثمار آن قرار داشته، سبب آن است که نتوانسته‌اند علائق و منافع مادی خویش را ملی یا فرامحلی کند اما آن گاه که به این اقدام دست زده است به نیرو و طبقه ملی یا ملت بدل شده‌اند، دگرگونی و تغییراتی بزرگ وقوع یافته است. بنابراین ملت در خوانش تاریخ چپ‌نگار نئومارکسیستی ایران، واقعیتی سیال دارد یعنی فعالیت و بروزات آن به شرایط مبارزاتی و منازعاتی دگرگون‌خواه در شورش و انقلاب علیه دولت (استبدادی) بستگی دارد.

با این همه اذعان به نوعی هویت جمعی ملی و ایرانی دیرینه در متن این تاریخ‌ها ملاحظه گردید. به طور مثال در متن آبراهامیان آمده است: «موضوع هویت ملی اغلب ابداعی مدرن تلقی می‌شود با این همه در شاهنامه بیش از هزار بار نام ایران ذکر شده است این اثر اسطوره‌ای و حماسی را می‌توان به چشم تاریخ حماسی ملت ایران خواند. به نظر می‌رسد موضوع آگاهی ملی نزد ایرانیان مانند سایر مردم خاورمیانه، پیشینه‌ای بس کهن‌تر از دوران مدرن داشته است (آبراهامیان، ۱۳۹۹: ۱۷)» نیز کاتوزیان استدلال کرده است «همواره در جوامع مختلف یک هویت و تعلق جمعی وجود داشته است... تا آغاز قرن بیستم بسیاری از ایرانیان به ولایت و زادگاه‌شان در شهر و روستا وطن می‌گفتند اما اشتراکاتی فرهنگی حول محور زبان فارسی، دین و مذهب وجود داشت (کاتوزیان، ۱۳۹۴: ۴۱). اما این وجه در تاریخ آنها صورتی بسیار حاشیه‌ای داشته است در واقع این ملیت - ایرانیت که در گزاره‌های آنان ذاتی ایرانیان به نظر می‌رسد در تحلیل‌شان فروطبقاتی شده است. همچنین بررسی تاریخ آنها به مثابه متون تاریخ چپ‌نگاری نئومارکسیسم ایران، نشان می‌دهد آنها به ملی‌گرایی در سطح ایدئولوژی پرداخته‌اند به ویژه در رخداد انقلاب مشروطه و دولت‌سازی مدرن رضاخانی. در این نوع از

تاریخ چپ، «ملی‌گرایی ایرانی» به مثابه ساخت ایدئولوژیکی در دو سنخ الف) ناسیونالیسم توده ب) ناسیونالیسم دولتی طرح گردیده است که از ناسیونالیسم توده خوانشی ایجابی و از ناسیونالیسم دولتی خوانشی سلبی در تلقی استبدادی ارائه نموده است. به این معنی ناسیونالیسم توده ابزار ایدئولوژیکی جنبش انقلابی مشروطه در نظر گرفته می‌شود که نقشی تسهیلگر را در شکل‌گیری نهضت مشروطه ایفا کرده است. اما ناسیونالیسم دولتی ابزار ایدئولوژیکی دولت نوین برای کنترل هر بیشتر توده طبقات مردم می‌باشد. به علاوه در خوانش تاریخ چپ نئومارکسیستی ایران، ناسیونالیسم دولتی در ساخت ایدئولوژیکی خود از مفروضات ناسیونالیسم ایرانی توده به نفع سیاست‌های (ملت‌سازی) خود ارتزاق نظری نموده است. در ادامه گزارش یافته‌ها از تحلیل مضمونی تاریخ چپ ایران در رویکرد نئومارکسیستی در جدول شماره‌ی ۴ آمده است.

جدول شماره‌ی (۴) ادامه از گزارش تحلیل مضمونی تاریخ چپ ایران با شناسایی تاریخ چپ نئومارکسیستی (تاکید بر استبداد ایرانی)

تاریخ‌نگاران چپ	طرح مفهومی	مضمون‌های اصلی	توصیف مضمون	نقل قول‌های مهم
آبراهامیان کاتوزیان	نئومارکسیسم: جامعه آسیایی مارکس، استبداد شرقی ویتفولگی	ملت	«ملت» مجموعه افراد انسانی است که در حالت عادی در طبقات اجتماعی-اقتصادی پراکنده‌اند. مهمترین ویژگی مشترک و پیونددهنده‌ی آنان تضاد (منافع) با دولتی است که آنها را استثمار کرده است.	*مخالفت مستمر جامعه یا ملت با حکومت خودکامه حتی زمانی که بختی برای شورش وجود نداشت امری عادی بود چون دولت مستقل از ملت بود و هیچ گونه قانونی هم وجود نداشت تا مناسبات میان آن دو را سامان دهد (کاتوزیان، ۱۳۹۸: ۱۳۳).
		ناسیونالیسم ایرانی		*ملت حتی طبقات بالا و متنفذ، دولت را بیشتر به چشم قدرتی سرکوب‌گر می‌دیدند تا تضمین‌کننده‌ی حقوق خود. از این رو حتی در شرایط عادی هم ستیزی نهفته میان دولت و ملت وجود داشت (کاتوزیان، ۱۳۹۸: ۱۳۳).
		زیرمضمون	توصیف زیر - مضمون	نقل قول‌های مهم
		ناسیونالیسم ایرانی (توده)	ناسیونالیسم ایرانی توده، ایدئولوژی سیاسی و ساختگی ملت‌گرایی از نوع باستانی‌گرا و رمانتیک است. این ناسیونالیسم خصیصه‌ای آریاگرا/فارسی‌گرا دارد و ریشه‌های مفهومی آن به غرب و مفاهیم سیاسی آن از جمله ناسیونالیسم باز می‌گردد.	* هم آخوندزاده و هم کرمانی شکوه و افتخارات راستین و خیالی ایران باستان را جلوه‌ای شاعرانه بخشیدند... این‌ها پیشینه‌ی جنبش ملت‌گرایی است که بعدها در ایران گسترش یافت (کاتوزیان، ۱۳۹۸: ۱۳۲).
				* عجلالتا برچیدن بساط حکومت خودکامه مبرم‌ترین برنامه در دستور کار اصلاح-طلبان از جمله چهره‌هایی بود که زیر نفوذ ملت‌گرایی رمانتیک قرار داشتند (کاتوزیان، ۱۳۹۸: ۱۳۳).
				* متأثر از نفوذ اندیشه‌های جدید از جمله ناسیونالیسم، مفاهیم دولت از دولت پدرسالار پادشاهی به دولت ملی، وطن از محله به سرزمین پدر/مادری، ملت از معنای دینی آن به ملت در معنای سیاسی شهروند محور، طبقه از مفهوم کهن آن به طبقه‌ی اقتصادی و مردم از توده‌ای بی‌شکل به مردم به عنوان توده‌ای یکپارچه تغییر یافت (آبراهامیان، ۱۳۹۹: ۷۵-۷۶).

تاریخ نگاران چپ	طرح مفهومی	مضمون های اصلی	توصیف مضمون	نقل قول های مهم
		ناسیونالیسم ایرانی (دولتی)	این سنخ از ناسیونالیسم ایرانی پوشش ایدئولوژیکی کار بسته در دولت مدرن به ویژه دولت مدرن رضاخانی با هدف ادغام مردم یا طبقات در دولت و تحقق یکپارچه گی سرکوب گرانه است.	* ایدئولوژی ملت گرایی، شکل گیری دستگاه دولتی متمرکز و سخت تمرکزگرا را تسهیل کرد (کاتوزیان، ۱۳۹۸: ۲۳۳). * مهم ترین روش های ایدئولوژیک رضاشاه برای تاکید بر نظم، انضباط و قدرت آن بود که شخصیتش را با پادشاهی و پادشاهی را با دولت و دولت را با ملت تلفیق کرد (آبراهامیان، ۱۳۹۹: ۱۲۹). * لقاء حس ملی و تلفیق ملت با دولت مهم ترین استراتژی سیاسی رضاشاه بود که با اقداماتی همچون تاکید بر زبان فارسی به عنوان زبان ملی، ایجاد آگاهی ملی از طریق آموزش و تاسیس سازمان های فرهنگی متعدد و ... انجام گردید (آبراهامیان، ۱۳۹۹: ۱۵۱ و ۱۶۱-۱۵۷).

نتیجه گیری

پژوهش حاضر در هدف اصلی آن سعی در بررسی تاریخ چپ ایران به طور خاص خوانش آن از دو مفهوم هم پیوند «ملت» و «ملی-گرایی» نموده که از جمله بحث انگیزترین مفاهیم حوزه علوم انسانی می باشد که در نوع خود رایج ترین واقعیات امروزه زندگی در ابعاد اجتماعی و سیاسی در دوران جدید را روایت می کند. کاوش این هدف در وهله ی نخست مستلزم، یک بررسی کلی در مواجهه ی مارکسیسم سپس تاریخ نگاری چپ مارکسیستی با ملت و ملی گرایی بوده است تا سپس در گام دوم و اصلی تحقیق مواجهه ی تاریخ چپ ایرانی با این مفاهیم بررسی گردد. به این ترتیب تحقیق علاوه بر روش اصلی تحقیق یعنی تحلیل مضمون مقایسه برای مطالعه بر تاریخ چپ ایران، از روشی مکمل یعنی روش اسنادی استفاده نمود. بررسی پرسش های بخش نخست (دو پرسش فرعی) نشان می دهد: تاریخ نگاری چپ مارکسیستی ذیل دو رویکرد کلی، متأثر از نوع خوانش های رایج از ماتریالیسم تاریخی تمایز می یابد؛ الف) تاریخ نگاری چپ ارتدوکسی (ماتریالیستی) ب) تاریخ نگاری چپ نئومارکسیستی. رویکرد ارتدوکسی غالباً در تاریخ اقتصادی و رویکرد نئومارکسیستی در حوزه ی تاریخ اجتماعی مورد توجه می باشد چرا که در مدل های تحلیلی آن، وجوه فرهنگی و سیاسی وزنی بیشتر می یابد. همچنین در بررسی سؤال دومین از نسبت تاریخ نگاری چپ با ملت و ملی گرایی، نخست معلوم گردید در ادبیات نظری مارکسیستی درباره ی ملت و ملی گرایی سه برداشت کلی مطرح است: ۱- خنثی (سکوت): مارکسیسم چیزی برای گفتن درباره ی ملت و ملی گرایی ندارد ۲- سلبی (ستیزجویانه): مارکسیسم مواجهه ای کاملاً منفی با ملت و ملی گرایی دارد ۳- ایجابی: مواجهه مارکسیسم با ملت و ملی گرایی در دو سطح دولت و توده تفاوت می پذیرد؛ اگرچه در سطح دولت مواجهه ای ستیزه جو با ملت و ملی گرایی داشته است در سطح توده خوانش ایجابی از آن ارائه کرده است. در بخش دوم و اصلی تحقیق بررسی تاریخ چپ مارکسیستی ایران و مواجهه ی آن با ملت و ملی گرایی به استخراج دو مضمون کل از آن انجامید: ۱- فتودالیسم ایرانی (۲) - استبداد ایرانی. این مضامین کل از روایت مضمون های استخراج شده از متون تاریخی انتخاب شده به دست آمده است.

در این نتیجه، فتودالیسم ایرانی، کلان نظریه ی پردازش یافته در تاریخ چپ ایران مبتنی بر مدل ارتدوکسی مارکسیسم شناخته شد. تاریخ چپ ایران در این نحله، متأثر از مدل عام مراحل پنج گانه، تاریخ ایران را دوره بندی نموده و بر ساختار فتودالیسم در ایران نیز شناخت ویژگی ها و ابعاد مختلف آن تمرکز داشته است. این تاریخ قائل به وجود یک ساختار فتودالیستی ای خاص در ایران می باشد که تفاوت هایی چند با رقیب خود در غرب دارد اما مطالعه بر این تاریخ نشان داد به واقع در کلیت نظری دیدگاهی که از

فئودالیسم ایرانی به دست داده شده است و امدار همان مدل تاریخی غرب می‌باشد. کوشش برای شناخت ویژگی‌های خاصی فئودالیسم در ایران در اصل با هدف بررسی‌ها در باب یکی از مسائل اولیه و مطرح این تلاش‌ها یعنی مسئله‌ی عدم گذار یا عدم گذار موفق به سرمایه‌داری در ایران انجام گرفته است. بر همین اساس تاریخ آنها به طور غالب تاریخ ایران قدیم است: پیشامشروطه، پیشاسرمایه‌داری، پیشامدرنیته و ... است. همچنین این تاریخ در متن خود وجوه تغییری، تحولی را در حاشیه قرار داده است و این بیش از هر چیز مربوط به اعمال الگویی از ساختارنگاری در نگارش تاریخ می‌باشد که لزوماً اقتصادی‌گرا و ایستا بوده است. همچنین در متن این تاریخ‌ها وجوه سیاسی (دولت) و فرهنگ (ایدئولوژی) خصیصه‌بازتابی داشته است. در رویه‌ی ضرورتاً اقتصادی‌گرایانه ارتدوکسی که همه چیز حتی دولت‌شاهی‌ها در پرتو عامل اقتصادی طبقه و مختصات فئودالیسم توضیح یافته است امکان بحث پیرامون ملت و ملی-گرایی و موضوعات مرتبط با آن وجود نداشته است. اما در تاریخ چپ ایرانی نئومارکسیستی وضعیت دیگری ملاحظه گردید.

کاربست الگوهای تجدیدنظر شده‌ی مارکسیستی که ساحت‌های دیگر [سیاست، فرهنگ] زندگی و جامعه را در نظر گرفته‌اند به طور منطقی نسبت به رویکرد رقیب، خصیصه‌ای باز در تحلیل داشته است. تاریخ چپ مارکسیستی ایران که در کوشش‌های پژوهشی و امدار چنین الگویی در تحلیل بوده بر آن است تا دانشی دیگرگونه از تاریخ چپ ارتدوکسی به دست دهد که علیرغم تعیین‌بخشی وجوه اقتصادی، ابعادی قویا سیاسی/فرهنگی نیز داشته است. مضمون کل استبداد ایرانی که در تحلیل مضمونی این تحقیق بر تاریخ-های کاتوزیان و آبراهامیان ملاحظه گردید بیانگر این مدعا است. نگرداشت مقولات مفهومی جامعه‌آسیایی و استبداد شرقی در کوشش‌ها برای تبیین تاریخی ساخت جامعه‌ی ایرانی و تحولات و رویدادهای تغییری آن در نتیجه‌ای کاملاً قابل‌پیشینی به ارائه‌ی روایتی کلان تحت عنوان استبداد ایرانی انجامیده است. به این ترتیب جامعه‌ی ایرانی از نوع جامعه‌ی شرقی (آسیایی) است ضرورتاً واجد ساختاری استبدادی اما از نوع ایرانی است. از این رو استبداد ایرانی ساختاری فراتاریخی است چرا که از اساس جامعه/دولت در ایران ویژگی‌ای استبدادی دارند و در ساخت و بازساخت این ساختار هر دو دست اندرکارند. این تاریخ پاسخ همه‌ی سئوالات مطرح تاریخی: چرا ایران توسعه نیافته است؟ چرا عقب مانده است؟ چرا جنبش‌ها و انقلاب و به طور کل مقاومت‌های جامعه ناموفق است و ... را در استبداد ایرانی می‌جوید. در واقع آن را ذاتی جامعه‌ی ایران می‌داند. بر خلاف تاریخ چپ ایرانی در رویکرد رقیب، این تاریخ در خوانش نئومارکسیستی، بر دوره‌ی معاصر (جدید) تمرکز بیشتری داشته است با این همه آن گذشته‌ی دیر و دور ایرانی را از نظرگاه تحلیل دور نداشته است. تفاوت دیگر، مواجهه‌ی این تاریخ با ملت و ملی‌گرایی است. یافته‌ها، نشان داد تحت الگوی نئومارکسیستی، تاریخ چپ ایرانی درباره‌ی ملت و ملی‌گرایی به هیچ عنوان خاموش نیست حتی رویه‌ای منحصرآسلیبی و ستیز ندارد بلکه موضوعی فعال و توأمان ایجابی/اسلیبی در این باره ملاحظه گردید. یافته‌ها در این مطالعه نشان داد این تاریخ از «ملت» فهمی غالباً اقتصادی و مبتنی بر طبقه به دست می‌دهد که در نقطه‌ی شکاف میان جامعه پراکنده‌ی ایرانی (جامعه‌ی استبدادی‌گرا) و دولت (دولت استبدادی) فعال می‌شود. از این رو ماهیتی سیال دارد اما حتی همین ادراک اقتصادی نیز مرهون رویه‌ای است که در تاریخ‌نگاری اتخاذ شده و به وجوه سیاسی-اجتماعی وزنی قابل ملاحظه در تحلیل داده است. همچنین در باب ملی‌گرایی نیز در سطح جامعه به مثابه ابزار ایدئولوژیکی مؤثر بر بسیج سیاسی توده طی فرایند مبارزه با دولت مستبد ایرانی مواجهه‌ای دست کم مثبت و ایجابی دارد در حالی که از ملی‌گرایی در سطوح دولت به مثابه یک استراتژی [ایدئولوژیکی] جدید که فرم دیگرگونه‌ای از استبداد دولتی را امکان‌پذیر ساخته است، خوانشی منفی به دست می‌دهد. با نگرداشت مضمون کل (استبداد ایرانی) می‌توان گفت در این درک ملی‌گرایی (دولتی) استبدادی است. بنابراین ملت نیز برساخته‌ی دولت نوین رضاخانی، اساساً با همان ادراک ملت ستمگر مارکسیستی برداشت می‌شود. بررسی در مضمون‌های استخراج یافته این تاریخ نشان دهنده‌ی نوعی نسبت انتقادی آن با تاریخ چپ ارتدوکسی ایران می‌باشد زیرا در مرحله‌ی اجرا عملاً مفروضه‌های آن را درباره‌ی ایران به چالش می‌کشد.

منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۷). *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه‌ی احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۹). *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه‌ی احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۹). *تاریخ ایران مدرن*، ترجمه‌ی محمد ابراهیم فتاحی، تهران: نشر نی.
- آرون، ریموند (۱۳۸۶). *مراحل اساسی اندیشه‌ی جامعه‌شناسی*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- آقابخشی، علی و افشاری، مینو (۱۳۸۳). *فرهنگ علوم سیاسی*، تهران: چاپار.
- اسمیت، آنتونی (۱۳۹۹). *ناسیونالیسم و مدرنیسم*، ترجمه‌ی کاظم فیروزمند، تهران: نشر ثالث.
- احمدوند، زینب و همکاران (۱۳۹۶). بررسی و تحلیل مؤلفه‌های جریان تاریخ نگاری چپ (کمونیستی) ایرانی در اولین دهه پس از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ش، *گنجینه‌ی اسناد*، شماره ۲.
- برومند، محمدتقی (۱۳۸۴). *جامعه‌ی مدنی از دیدگاه کارل مارکس*، تهران: پازی تیگر.
- بشیریه، حسین (۱۳۹۷). *جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران: نشر نی.
- پطروشفسکی، ایلیا (۱۳۵۱). *نهضت سریه‌داران در خراسان*، ترجمه‌ی کریم کشاورز، تهران: پیام.
- پطروشفسکی، ایلیا (۱۳۵۴). *اسلام در ایران*، ترجمه‌ی کریم کشاورز، تهران: نشر پیام.
- پیگولوسکایا، ن. و. و همکاران (۱۳۵۳). *تاریخ ایران*، ترجمه‌ی کریم کشاورز، تهران: نشر پیام.
- تیلور، اورام و مکرایلد، داند (۱۳۹۷). *نظریه اجتماعی و تاریخ اجتماعی*. ترجمه محمد غفوری تهران: نشر سمت.
- جهانگیری، جهانگیر و محمدی، نسرين (۱۴۰۳). *دوگانه‌ای در تاریخ نگاری: نقش اندیشه ساختاری (ساختارگرا/پساساختارگرا) در تحول سنت‌های تاریخ نگاری، تداوم و تغییر اجتماعی، سال ۳، شماره ۱.*
- خسروی، خسرو (بی تا). *نظام‌های بهره‌برداری از زمین در ایران*، تهران: نشر شبگیر.
- رنان، ارنست و همکاران (۱۳۹۶). *ملت، حس ملی، ناسیونالیسم*، ترجمه‌ی عبدالوهاب احمدی، تهران: نشر آگه.
- سوداگر، محمدرضا (۱۳۶۹). *رشد روابط سرمایه‌داری در ایران*، تهران: نشر سایه.
- فشاهی، محمدرضا (۱۳۵۴). *گزارشی کوتاه از تحولات فکری و اجتماعی در جامعه‌ی فتودالی ایران*، تهران: نشر.
- کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۹۸). *تضاد دولت و ملت؛ نظریه تاریخ و سیاست در ایران*، ترجمه‌ی علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۹۹). *ایران، جامعه‌ی کوتاه مدت و ۳ مقاله‌ی دیگر*، ترجمه‌ی عبدالله کوثری، تهران: نشر نی.
- کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۷). *نه مقاله در جامعه‌شناسی تاریخی، نفت و توسعه اقتصادی*، ترجمه‌ی علیرضا طیب، تهران: نشر مرکز.
- کاظمی، حجت (۱۴۰۰). *تاریخ نگاری مارکسیستی و ماهیت جامعه و دولت در ایران سنتی، فصلنامه‌ی سیاست*، شماره ۴.
- کوزر، لوییس (۱۳۸۸). *زندگی و اندیشه‌ی بزرگان جامعه‌شناسی*، تهران: انتشارات علمی.
- گلنر، ارنست (۱۳۹۹). *ملت‌ها و ملی‌گرایی*، ترجمه‌ی ابوالفضل مینویی‌فر، تهران: گام نو.
- مارکس، کارل (۱۳۷۸). *گروندریسه*، ترجمه‌ی باقر پرهام، تهران: نشر آگاه.
- مارکس کارل (۱۳۸۲). *مقدمه‌ای بر نقد اقتصاد سیاسی*، ترجمه‌ی صادق انصاری، تهران: نشر اختر.
- مارکس، کارل و انگلس، فردریش (۱۳۸۶). *لودویک فوئرباخ و ایدئولوژی آلمانی*، ترجمه‌ی پرویز بابایی، تهران: چشمه.
- نعمانی، فرهاد (۱۳۵۸). *تکامل فتودالیسم در ایران (ج ۱)*، تهران: انتشارات خوارزمی.
- وینفولگ، کارل (۱۳۹۱). *استبداد شرقی*، ترجمه‌ی محسن ثلاثی، تهران: نشر ثالث.
- ولی، عباس (۱۳۸۰). *ایران پیش از سرمایه‌داری*، تهران: نشر مرکز.
- هازبام، اریک (۱۳۹۸). *درباره‌ی تاریخ*، ترجمه‌ی حسن مرتضوی، تهران: نشر لاهیتا.

هایزبام، اریک (۱۳۸۳) *ملت و ملی‌گرایی*، ترجمه‌ی علی‌باش، مشهد: نشر مهر دامون.

- Atkinson, R. F. (1978). *Knowledge and Explanation in History: An Introduction to the Philosophy of History*, New York: Cornell University Press.
- Burke, P. (2008). *What is Cultural History?*, England: Cambridge University Press.
- Bernstein, Howard R. (1981). Marxist historiography and the methodology of Research programs, *History and Theory*, Vol. 20, No. 4, pp. 424-449.
- Bennr, E. (1988). Marx and Engels on Nationalism and National Identity: A Reappraisal, *Journal of International Studies*, 17(1): 133.
- Boyatzis, E. R. (1998). *Transforming qualitative information: Thematic analysis and code development*, London: Sage
- Braun, Virginia & Clarke, Victoria (2006). Using thematic analysis in Psychology, *Qualitative research in Psychology*, Vol.3, No.2 :77-101.
- Collingwood, R. G. (1993). *The idea of History*, Oxford New York: Oxford University Press.
- Dunn, Stephen (2011). *The fall and Rise of the Asiatic Mode of Production*, USA and Canada: Routledge.
- Glenn, J. (1997). Nations and Nationalism: Marxist Approaches to the Subject, *Nationalism and Ethnic Politics*, 3(2), 79-100.
- Hunt, L. (1989). *The New Cultural History*, California: University of California Press.
- Kautsky, Karl (1907/2009). Nationality and Internationality, Translated by Ben Lewis, *Critique*, Vol. 37, No. 3, pp. 371-389.
- Lorenz, C. (2015). History: Theories and Methods, In James D. W. (eds), *International Encyclopedia of the Social & Behavioral Sciences*, Oxford: Elsevier.
- Luxemburg, Rosa (1976). *The National Question: Selected Writings by Rosa Luxemburg*, Monthly Review Press.
- Murphey, M. G. (1973). *Our Knowledge of Historical past*, United States of America: The BobbsMerrill Company.
- Orelus, Pierre & Malott, Curry (2015). Marxist historiography the history of education: From colonial to neocolonial, *Postcolonial Directions in Education*, 4(2), 140-194.
- Petrus, Joseph (1971). *Marx and Engels on the National Question*, the Journal of Politics, Vol. 33, No. 3, pp. 797-824.
- Purvis, Trevor (1999). *Marxism and Nationalism*, in *Marxism and Social Science* (edited) by Gamble, Andrew & Marsh, David & Tant, Tony, London: University of Carleton.
- Stuart, Robert (2006). *Marxism and national identity*, United States of America: State University of New York Press
- Walker, Gavin (2011). Postcolonial and national question in Marxist Historiography, *International Journal of Postcolonial Studies*, Vol.13.pp. 120-137.